

چشم‌اندازی به منشور تاریخی و تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی در گام دوم

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بیوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم
به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم شمایل تو بدیدم نه صبر ماند و نه هوشم
مگر تو روی بیوشی و فتنه بازنشانی که من قرار ندارم که دیده از تو بیوشم
مرا به هیچ بدادی و من هنوز بر آنم که از وجود تو مویی به عالمی نفروشم
سعدی

تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی در گام دوم نیاز به یک منشور تاریخی دارد. مهمترین مسئله‌ای که در این منشور باید مورد توجه قرار گیرد دو موضوع اساسی است: ابتدا، آسیب‌شناسی فهم انقلاب اسلامی در تاریخ‌نگاری گام اول و سپس طرح پرسش‌های بنیادین در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی در گام دوم.

آسیب‌شناسی فهم انقلاب اسلامی در تاریخ‌نگاری گام اول

آسیب‌شناسی فهم انقلاب اسلامی در گام اول ناظر بر چند قاعده اساسی است:
الف. تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی نه به تنهایی مطالعه تاریخی ریشه‌های انقلاب اسلامی



و نه مطالعه جامعه‌شناختی انقلاب است. این مطالعه به نوعی جامعه‌شناسی تاریخی انقلاب اسلامی است؛ بدین معنا که روند تغییرات و دگرگونی‌ها و سطوح تأثیرات این دگرگونی‌ها در فرآیند تحولات باید مورد مطالعه قرار گیرد. به بیان ساده‌تر، درک انقلاب اسلامی اولاً تاریخی است یعنی تلاش می‌کند به جای تکیه بر فراروایت‌های کلان در فهم انقلاب اسلامی بر داده‌ها و رخداد‌های عینی توجه داشته باشد. ثانیاً جامعه‌شناختی است چون روند تغییرات را نه به صورت ایستا بلکه در فرآیند تغییر مورد مطالعه قرار می‌دهد. بنابراین تک‌بعدی دیدن تحولات آسیبی جدی در فهم انقلاب اسلامی است.

بزرگترین نقطه ضعف متون مربوط به مطالعات انقلاب اسلامی این است که یا تاریخی محض هستند یا جامعه‌شناختی محض و این نقطه ضعف در اغلب مطالعات تاریخی و مطالعات جامعه‌شناختی در ایران هویدا است. تاریخ در ایران فاقد عناصر جامعه‌شناختی است و شیوه پیدایش نهادها، نقش‌ها، سازمان‌ها و سایر مباحث جامعه‌شناختی در مطالعات تاریخی کمتر حضور دارند؛ همچنان که مطالعات جامعه‌شناسی در ایران ذهنی و فاقد عناصر تاریخی است. جامعه‌شناسی با رخداد‌های تاریخی سر و کار ندارد بلکه بیشتر با فراروایت‌ها و فرآیندها سر و کار دارد. چنین مطالعاتی استعداد برقراری رابطه با تاریخ یک ملت را ندارد. ب. یکی از آسیب‌های شناخت انقلاب اسلامی فقدان درک شهودی و سطحی دیدن مسائل انقلاب توسط پژوهندگان نسل حاضر است که به خاطر گسترش سطوح تحصیلات دانشگاهی و لغ خاصی در پژوهش‌های تاریخ انقلاب اسلامی دارند و اغلب این پژوهش‌ها سطحی است. نسل پایه‌گذار انقلاب درک شهودی از اوضاع انقلاب و تاریخ رژیم فرسوده، کهنه و فاسد شاهنشاهی داشت اما نسل جدید فاقد این درک است و تمامی تصاویری که از رژیم پیشین و از انقلاب اسلامی دارد در قالب خیال و پنداشته‌هایی است که امروز در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به وفور برای او می‌سازند و اغلب هم به جای این که منابع را شکار کنند، خود شکار منابع می‌شوند. این درک ناشی از مطالعات عمیق و دقیق تاریخ نیست. به عبارت دیگر بین پنداشته‌ها و دانش‌های نسل جدید از واقعیت انقلاب اسلامی و رژیم پهلوی فاصله عمیقی وجود دارد. وظیفه اصلی منشور تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی آن است که بین آن پنداشته‌ها و دانش‌ها با واقعیت انقلاب اسلامی و رژیم پهلوی رابطه برقرار کند.

پ. یکی دیگر از آسیب‌های شناخت انقلاب اسلامی مواجهه غیرعاقلانه و احساسی با عظمت انقلاب اسلامی است. متأسفانه انقلاب اسلامی تا حدود زیادی از مدافعان و منتقدان و مطلقاً از مخالفان فرهیخته محروم است. خشونت‌ها و جنایت‌های انقلابیون فرانسه، روسیه و چین صدها برابر بیشتر نسبت به ایران بود ولی چون مبادی و مبانی این انقلاب‌ها نقطه

امید مردم، انقلابیون و هواداران آنها در گذار از یک دوره سیاه، فرسوده و کهنه و مبهم به یک دوره تازه و با طراوت و روشن بود هیچ گاه این خشونت‌ها منشأ انکار اصل انقلاب و آرمان‌های آن نشد. روشنفکران غربی تداوم حیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را تنها در انقلاب دیدند و امیدی به بیرون از مرزهای خود نداشتند. بنابراین اگر هم نسبت به بعضی از آرمان‌های انقلاب فرانسه یا انقلاب روسیه و چین تردید داشتند این تردید در نظر را به حیطة عمل تسری ندادند. اما مدعیان روشنفکری در ایران چون فاقد هویت فرهنگی روشنگرانه بومی هستند و جسارت پاره کردن زنجیرهای تقلید از غرب را ندارند، شک در نظر را به حیطة عمل آوردند و در همه جا در قامت یک ضد انقلاب تمام‌عیار عمل کردند و در این راه آنقدر پیش رفتند که از یک دیکتاتور حقیر، بی‌فرهنگ، وابسته به استعمار، مستبد، خشن و نادانی چون رضاخان و محمدرضاخان پهلوی، «انوشیروان دادگر!!!» درست کردند. از آن طرف تا به امروز ملزومات این انقلاب بزرگ بر سیاست‌ها، رفتارها و تمناهای مدافعان انقلاب نیز حاکم نبود. مدافعان این انقلاب جز به صورت محدود، لیاقت آن را نداشتند که از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های نرم‌افزارانه و فرهنگی آن به خوبی پاسداری و بهره‌برداری نمایند و آن را به درستی در جهان معرفی کنند. به عبارت دیگر، ارزش‌هایی بخشی انقلاب اسلامی را ملت‌های تحت ستم استعمار و ملت‌های آزادیخواه بهتر از ما درک کردند. با این تفصیل ناتوانی‌ها و نامهربانی‌های ما چیزی از ارزش‌های این انقلاب نمی‌کاهد و بی‌مسئله بودن، بدون جهت‌زدگی کردن، آشفستگی ذهنی، قالب‌های از خود بیگانه، پرتاب‌شدگی و رهاشدگی در انبوهی از رخدادها، مفروض گرفتن پنداشته‌های اجتماعی و اعتبار و اصالت بخشیدن به این پنداشته‌ها به جای دانش، تن دادن به روزمرگی و وادادگی در برابر آن و... هیچ تناسبی با مواجهه عاقلانه با تاریخ انقلاب اسلامی ندارد. اگر ما نتوانستیم به وظایف انقلابی خود عمل کنیم دامنه تابش نورانی آموزه‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی چنان پر قدرت است که امروزه الهام‌بخش بسیاری از انقلابیون جهان است.

ت. از آسیب‌های دیگر شناخت انقلاب اسلامی آن است که انقلاب را راهبرد سازندگی تلقی کنیم نه راهبرد تغییر. انقلاب‌ها با تکیه بر آرمان‌های بزرگ، راه تغییر را برای جامعه باز می‌کنند؛ راه‌هایی که به هر دلیلی بسته‌اند و شرایط دگرگونی و تحول در جامعه را غیرممکن ساخته‌اند. انقلاب‌ها با آرمان‌های مقدس و بزرگ وارد صحنه می‌شوند و فروبستگی‌ها را می‌گشایند و ده‌ها مسئله و شیوه و سازمان‌های حل مسئله را جلوی پای ما قرار می‌دهند. انقلاب‌ها نقطه آغاز یک دگرگونی اجتماعی هستند نه نقطه پایان. تا وقتی آن آرمان‌های بزرگ که بر اساس آن انقلاب اتفاق افتاد، زنده باشند، انقلاب‌ها زنده‌اند؛ حتی اگر نظام‌های





برآمده از انقلاب نیز وجود نداشته باشند. استقلال و آزادی که دو آرمان بزرگ ملت ایران در انقلاب اسلامی بود تا وقتی زنده و مورد تمناى ملت ایران باشد، انقلاب اسلامی همیشه زنده است. انقلاب اسلامی وقتی شکست می خورد که ملت ایران به این نتیجه برسد که استقلال و آزادی نمی خواهد و از اسلام روی گردان شود. زیرا انقلاب اسلامی ریشه در احکام اسلام و قرآن و آرمان های تاریخی ملت مسلمان ایران دارد؛ تاروژی که اسلام در ایران حاکم است انقلاب اسلامی پا بر جاست. پس انقلاب اسلامی به همین اعتبار زنده است. مگر این که انقلابیون از روی نادانی یا بی احتیاطی آرمان های یک انقلاب را تا سطح خواسته های روزمره مردم تقلیل دهند و از انقلاب ها خواسته هایی در حد مسائل عادی مثل آب و برق و جاده و... داشته باشند. چنان که قوم بنی اسرائیل پس از رهایی از اسارت فرعون، از حضرت موسی سبزی، خیار، سیر، عدس و پیاز طلب کردند و برای این خواسته های سخیف، با آن پیامبر رهایی بخش در گیر شدند^۱ و به خاطر همین تقاضاهای حقیر و نافرمانی های ابلهانه و عصیان و ناسپاسی گرفتار عذاب الهی گردیدند. سازندگی کار نظام هاست. از دل انقلاب ها ممکن است چندین الگوی نظام سیاسی استخراج شود که بعضی از آنها کار آمد و بعضی هم ناکار آمد باشند. این در جزئیات ربطی به انقلاب ها ندارد. انقلاب ها با آرمان های کلی که برای ملت ها و نظام ها رهایی بخش و جهت آفرین هستند، سر و کار دارند و باید شرایط و امکانات و راه های جدیدی برای یک جامعه باز کنند. یکی از مشکلات بزرگ تاریخ نگاری انقلاب اسلامی در گام اول (مخصوصاً متون دانشگاهی) این بود که دستاوردهای یک انقلاب بزرگ اجتماعی را تا سطح خواسته هایی که باید نظام های سیاسی بدان توجه کنند، فرو کاستند.

ث. از آسیب های مهم شناخت انقلاب اسلامی آن است که محققین بخواهند با مطالعه علائم عمومی که در همه جنبش های اجتماعی در سطح جامعه وجود دارند آن را شناسایی کنند. شناخت انقلاب ها شباهت به شناخت بیماری ها دارد. اغلب بیماری ها در علائم عمومی مثل تب، بی اشتها، لرز، بی حالی، بی حسی و غیره عموماً مشترک هستند. یک پزشک ماهر از روی علائم عمومی می فهمد که یک فرد بیمار است ولی با مطالعه این علائم نمی تواند نوع

۱. وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَّبْسِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَرَأَيْتُمْ لَوَاقِدُ الْفِئَةِ هِيَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِن لَّكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمُ وَصَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةَ وَالْمَسْكُونَةَ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (سوره بقره آیه ۶۱). و (به یاد آرید) وقتی که به موسی اعتراض کرد دید که ما بر یک نوع طعام صبر نخواهیم کرد، از خدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی بر آورد مانند سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز. موسی گفت: آیا می خواهید غذای بهتری را که دارید به پست تر از آن تبدیل کنید؟ (حال که تقاضای شما این است) به شهر مصر فرود آید که در آنجا آنچه درخواست کردید مهیاست. و بر آن ها ذلت و خواری مقدر گردید. و چون دست از ستمکاری و عصیان برداشته و به آیات خدا کافر می گشتند و انبیا را به ناحق کشتند دیگر بار به خشم و قهر خدا گرفتار شدند.

و عمق بیماری را تشخیص دهد. بیماری‌ها در علائم عمومی مشترک هستند و برای شناخت و تفکیک آنها از هم، باید دنبال علائم اختصاصی گشت. انقلاب‌ها نیز این گونه‌اند. انقلاب‌ها هم دارای علائم مشترک هستند. تفاوت بین انقلاب اسلامی با انقلاب فرانسه یا روسیه یا چین یا هر انقلاب دیگر را نمی‌توان با مطالعه علائم مشترک به دست آورد بلکه باید دنبال علائم خاص مربوط به خودش بود. اغلب متونی که در تحلیل انقلاب اسلامی نوشته شده و تلاش می‌کنند تحت تأثیر شخصیت‌هایی چون: مارکس، جانسون، تیلی، اسکاچپول، برینتون و سایر نظریه‌پردازان غربی جنبش‌های اجتماعی، انقلاب اسلامی را تحلیل کنند گرفتار همین خطای تحلیلی هستند. آنها علی‌الاطلاق با تکیه بر شاخص‌های عمومی که در اغلب انقلاب‌ها مشترک هستند تلاش می‌کنند انقلاب اسلامی را شبیه این انقلاب‌ها تحلیل کنند. بر همین اساس در مسیر غلطی گام بر می‌دارند و از شناخت انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن عاجز می‌شوند. متأسفانه بخش اعظمی از سیاست‌های غلط غرب و غرب‌پرستان داخلی در قبال انقلاب اسلامی تحت تأثیر همین فهم نادرست است.

بر همین اساس معمار کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی فرمود:

شک نباید کرد که انقلاب اسلامی ایران از همه انقلاب‌ها جدا است: هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزه انقلاب و قیام و تردید نیست که این یک تحفه الهی و هدیه غیبی بوده که از جانب خداوند منان بر این ملت مظلوم غارت زده عنایت شده است.^۱

اینها مهمترین آسیب در شناخت انقلاب اسلامی در گام اول بود که باید مورد توجه قرار گرفته و در گام دوم می‌بایست این آسیب‌ها زدوده شود.

طرح پرسش‌های بنیادی در حوزه تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی در گام دوم

ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در دوران انقلاب اسلامی می‌گوید: انقلابی که در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) به سرنگونی شاه ایران انجامید بی‌شک از مهم‌ترین وقایع سیاسی نیمه دوم قرن بیست به شمار می‌آید که نتایج این انقلاب در سطح جهانی هنوز به طور کامل روشن نیست لکن آثار آن که بر هم زدن موازنه استراتژیک منطقه حساس خاورمیانه بین آمریکا و شوروی بود، کاملاً مشهود است.^۲

خانم نیکی کدی استاد تاریخ دانشگاه کالیفرنیا در کتاب *ریشه‌های انقلاب ایران* که در سال

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۰۱.

۲. ویلیام سولیوان، *مأموریت در ایران*، ترجمه محمود مشرفی، هفته، ۱۳۶۱، ص ۶.



۱۹۸۱م (دو سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی) منتشر شد، می نویسد:

این انقلاب حتی با الگوها و انتظارات کسانی که به نسبت خوبی از اوضاع ایران مطلع بودند نیز سازگار نبود. در کجای عالم قبلاً دیده شده بود که رهبر یک مذهب جا افتاده به عنوان سردمدار پر شور و پر آوازه یک انقلاب علیه یک حاکم سلطنتی ظهور نماید، حاکمی که مدعی حقانیت برنامه‌های اصلاحی خود بود! در کجا قبلاً کسی دیده بود که حکومتی مجهز به میلیاردها دلار تسلیحات نظامی، نیروهای مسلح، پلیس مخفی و آشکار که قاعدتاً همه آنها نیز آماده استفاده بودند، این چنین در مواجهه با شورش‌های متناوب، تظاهرات همگانی و وسیع و اعتصابات از پای درآید؟^۱

جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا در دوران انقلاب اسلامی می‌گوید: من از رئیس وقت سازمان سیا که به دلیل پیروزی انقلاب اسلامی از کار برکنار شد، پرسیدم: یعنی شما با این همه آدمی که در دنیا دارید، با این همه تجهیزات فوق پیشرفته، با این همه بودجه‌ای که صرف می‌کنید، نتوانستید انقلاب مردم ایران را پیش‌بینی کنید؟ او در پاسخ گفت: آنچه در ایران روی داده است یک بی‌تعریف است، کامپیوترهای ما آن را نمی‌فهمند.^۲

لیلی عشقی جامعه‌شناس فرهنگی دانشگاه سوربن و عضو انجمن بین‌المللی فلسفه در فرانسه در کتاب *زمانی غیر زمان‌ها* می‌نویسد: انقلاب ایران رویدادی مرزی بود، درست بین قدیم و جدید. این انقلاب بی‌شک مانند آخرین انقلاباتی بود که هم با صورت کلاسیک ظاهر شد و هم با وجوهی باز از مسائل سیاسی بی‌سابقه. بیدایش یک هستی جدید به زوال نظم سابق انجامید و با نبرد مسلحانه و انقلابات پراگماتیک و طراحی شده فاصله داشت و از اندیشه‌های سیاسی متفاوت ذهنی و غیردولتی هم سیراب می‌شد. این انقلاب به ما می‌گوید که دست کم پایان پاره‌ای از انقلابات فرارسیده است. این انقلاب، انقلاب‌ها را دچار انقلاب ساخت. این انقلاب نه شباهتی به قبلی‌ها داشت و نه شباهتی به بعدی‌ها. این انقلاب پایان یک دوره و آغاز دوره دیگر بود و به همین دلیل نیز بین این دو دوره وضعیت منحصر به فردی داشت و متفکران این انقلاب‌ها هم از شناسایی آن به عنوان یک انقلاب ابا داشتند. زیرا این انقلاب ناهمگنی در میان ناهمگن‌ها بود و برای قدرت‌های بزرگ هم غیر قابل تحمل‌تر از انقلابات دیگر بود. انقلابی از هر نظر غیر قابل معرفی.^۳

۱. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹، ص ۱۵.

۲. کیهان، ۱۳۷۸/۷/۱، به نقل از استانسفیلد ترنر رئیس سازمان جاسوسی سیا در دولت جیمی کارتر.

۳. لیلی عشقی، *زمانی غیر زمان‌ها* (امام، شیعه و ایران)، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹، ص ۱۴۷.

این که انقلاب اسلامی ایران، انقلابی است که هنوز نتوانسته است به درستی تعریف شود یک واقعیت علمی و اجتماعی است. شاید یکی از دلایل بی‌تعریفی انقلاب اسلامی این است که تحلیل‌گران آن به تقلید از گفتمان‌های رسمی حاکم بر نظریه‌های انقلاب در فلسفه سیاسی غرب، همیشه تصور کرده‌اند که در بررسی انقلاب‌ها باید در نقطه‌ای باز ایستاد که در آن نقطه، انقلاب به همه نیت، مقاصد و اهدافش رسیده است و دیگر باز تولیدی فراتر از آنچه به وقوع پیوسته است وجود ندارد. اما برای آنهایی که ماهیت انقلاب اسلامی را می‌شناسند چنین تصویری از فهم انقلاب ساده‌انگارانه است.

فهم انقلاب‌ها هیچ‌گاه در مرحله واژگونی نظام پیشین به تنهایی تعیین‌کننده سرشت و ماهیت متفاوت انقلاب‌ها نیست، بلکه نقطه آغاز بررسی است. در این نقطه تنها می‌توانیم وجوه متفاوت یک انقلاب را با دیگر انقلابات تشخیص دهیم و سپس به بررسی دقیق سرشت این دگرگونی تازه بپردازیم. ما در این نقطه تنها می‌توانیم آشکار سازیم که مثلاً انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن از چه جهات با انقلاب‌ها و نظام‌های پیشین همانندی داشته و از چه جهات با آنها تفاوت دارد و نیز تعیین کنیم که در این واژگونی گسترده چه چیز از دست رفت و چه به دست آمد. اما هیچ‌گاه نمی‌تواند ژرف‌اندیشی درباره آنچه آینده برای ایران، کشورهای اسلامی، مردم جهان و ماهیت جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در چنته خویش دارد را بر ملا کند.

برای درک ماهیت و سرشت انقلاب اسلامی و رسیدن به یک منشور تاریخ‌نگاری و تاریخ‌فهمی جدید باید هسته اختصاصی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی را بر پرسش‌های بنیادین زیر متمرکز کنیم:

۱. چرا ملت ایران از میان تمامی شیوه‌های دگرگونی اجتماعی، انقلاب را انتخاب کرد؟

روش‌های زیادی برای تغییر وضع کهنه و ناکارآمد به وضع جدید وجود دارد؛ مثل اصلاحات، کودتا، جنبش‌های صنفی و سازمانی و غیره. انقلاب‌ها به دلیل این که دگرگونی‌های بنیادی در جامعه داخلی و محیط بیرونی ایجاد می‌کنند به ندرت در جهان اتفاق می‌افتند. این دگرگونی‌ها فقط در نظام سیاسی نیست، حتی ممکن است نگاه به عالم و آدم را در یک جامعه و در نظام جهانی تغییر دهد. این نشان می‌دهد که هر جامعه‌ای استعداد انقلابی ندارد و هر ملتی در هر شرایطی تن به انقلاب نمی‌دهد. ما به ندرت در گام اول تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی در چهل سال گذشته از زاویه پرسش مذکور انقلاب اسلامی را بررسی کردیم. شاید به همین اعتبار است که نسل بعد از انقلاب گرفتار این تصور و توهم شد که انگار ملت





بزرگ ایران از سر خوشی رژیم شاه را سرنگون کرد. لیکن دلیل اصلی این توهم عدم تشریح دقیق و عمیق شرایطی بود که رژیم شاه در ایران به وجود آورد و ملت را به نقطه‌ای رساند که برای اصلاح نابسامانی‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اعتقادی و اقتصادی و از همه مهم‌تر برای دستیابی به استقلال و آزادی و زندگی در زیر سایه یک نظام عدالتخواه و برآمده از آرمان‌ها و آرزوهای یک ملت، هیچ راهی جز انقلاب وجود ندارد.

۲. چرا ملت ایران از میان تمامی گروه‌ها، جریان‌ها و سازمان‌های مدعی رهبری، نهاد روحانیت را انتخاب کرد؟

تاریخ ملت ایران گواه صادقی است که در آستانه انقلاب اسلامی ده‌ها گروه، حزب، سازمان، جبهه و تشکل‌های دیگر وجود داشت و بعضی از آنها دارای پیشینه تاریخی، سازمان ریشه‌دار و حتی نشریه در داخل و خارج از ایران بودند و خیلی پرطمطراق خود را جلوه می‌دادند. اما ملت ایران از میان همه این تشکل‌ها رهبری روحانیت را پذیرفت. چرا؟ پاسخ به این پرسش از زاویه جامعه‌شناسی تاریخی در مطالعات نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی در گام اول، ضعیف، پراکنده و فاقد مبادی تاریخی و مبانی جامعه‌شناختی بوده و ناظر به عملکرد گروه‌ها و جریان‌ها در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران نیست.

۳. چرا ملت ایران از میان همه شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی امام خمینی را انتخاب کرد؟

از دیگر پرسش‌هایی که در مطالعات تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی در گام دوم بسیار سطحی و ساده‌بدان پرداخته شد و به شکل روش‌مند مورد توجه قرار نگرفت، همین پرسش می‌باشد. ما چالش‌های یک رهبر مذهبی را در جهانی که حداقل بیش از سیصد سال نظم سکولار بر آن سیطره دارد و جاذبه‌های رهبری این نظم بسیار پیچیده، روش‌مند، متنوع و متکثر است را در مطالعات گام اول انقلاب اسلامی ساده و سطحی روایت کردیم. نظم سکولار از پشتوانه حداقل چهار پایه بنیادین فلسفی و فکری، فرهنگی و حقوقی، تجربی و تکنولوژیک و نظم ساختاری و سازمانی بهره می‌برد که چهار کشور آلمان، فرانسه، انگلیس و آمریکا هر کدام کلانتر و نگهبان یک ستون هستند و با هم نگهبانی و کلانتری این نظم را در سازمان ملل و سایر مجامع جهانی وابسته، با حق امتیاز ویژه (حق وتو) در جهان بر عهده دارند و هر جریان و صدایی که خارج از این نظم بلند می‌شد را سرکوب می‌کردند و می‌کنند. بر آمدن امام خمینی به عنوان یک رهبر مخالف با این نظم، آن هم در ایران و منطقه‌ای که بخش اعظم سرمایه، ثروت و منابع نگهبانان نظم سکولار از این منطقه تأمین می‌شد یک واقعه ساده و عادی نبود. اما مادر تاریخ‌نگاری گام اول انقلاب اسلامی بر آمدن پیامبر گونه امام خمینی را در حد رهبری‌های

احزاب و گروه‌های سیاسی تنزل دادیم و نتوانستیم عظمت انقلاب اسلامی به عنوان «انقلاب علیه نظم سکولار» را به درستی ترسیم کنیم.

۴. چرا ملت ایران از میان تمامی نظریه‌ها، بینش‌ها و گرایش‌ها... ولایت فقیه را

پذیرفت؟

تمام شکوه انقلاب اسلامی به عنوان انقلابی علیه نظم سکولار با تئوری‌های سازمانی و رهبری متضاد و متناقض در همین پرسش نهفته است. اما تبیین ما از این نظریه در حد مجادلات و مباحث سنتی حوزه‌های علمیه و قواعد فقهیه و دروس فقه فراتر نرفت. ما نتوانستیم در تاریخ‌نگاری گام اول انقلاب اسلامی نشان دهیم که فقه امام خمینی فقه مدینه است نه فقه مدرسه؛ ما نتوانستیم به شکل روش‌مند و تاریخ‌مند نشان دهیم که چرا امام خمینی به این گزاره شهید شیخ فضل‌الله نوری و شهید سید حسن مدرس که گفتند: «دیانت ما عین سیاست و سیاست ما عین دیانت است»، و بر همین گزاره، جان عزیز خود را فدا کردند، اعتنای ویژه داشت. چون بسیاری از بزرگان فقه ما نتوانستند از درون قواعد فقهیه فقه سنتی، نشان دهند که فقه مدینه جز این، تعریف دیگری ندارد؛ و اگر فقه را از درون مدینه خارج و در مدرسه دفن کنند باید منتظر امثال رضاخان و پسر نادانش باشند که در اواخر سلطنت نکبت‌بارشان در سر سودای تربیت آخوند با تقوی!!! در حوزه‌های مشهد، شیراز و قم و تحویل آنها به جامعه را داشتند. ما در تاریخ‌نگاری گام دوم انقلاب اسلامی باید فقه و ولایت فقیه را از زاویه فقه مدینه نه فقه مدرسه، به نسل آینده معرفی کنیم.

۵. چرا ملت ایران از میان همه مدل‌های نظام سیاسی، جمهوری اسلامی را انتخاب

کرد؟

یکی دیگر از غفلت‌های اسف‌بار ما در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی در گام اول که در آسیب‌شناسی بخش اول بدان پرداختیم، یکی تلقی کردن انقلاب اسلامی با جمهوری اسلامی است. درست است که جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام سیاسی بدیع، در دوران سیطره نظم سکولار از دل انقلاب اسلامی بیرون آمد اما تراتب تئوریک در فهم این دو، شبیه به هم نیست. ما در تاریخ‌نگاری گام اول عموماً این دو را یکی تلقی کردیم و به همین دلیل بعضی از آسیب‌های یکی را بر دیگری حمل کردیم. به دلیل همین اشتباه، نسل حاضر بعضی از ناکارآمدی‌های نظام سیاسی را به مبادی تئوریک انقلاب اسلامی مربوط می‌سازند؛ در حالی که همان‌طور که گفته شد انقلاب‌ها راهبرد تغییر هستند، نه راهبرد سازندگی. سازندگی توسط نظام‌های سیاسی صورت می‌پذیرد. به دلیل همین اشتباه ما هم به انقلاب اسلامی جفا کردیم و هم در معرفی نظام بی‌نظیر جمهوری اسلامی کوتاهی به خرج دادیم. واژه جمهوری





اسلامی در تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، حداقل از دوران قاجاریه مخصوصاً از نهضت میرزای شیرازی یک واژه شناخته شده بود.^۱ انتخاب جمهوری اسلامی توسط ملت ایران بر یک پیشینه تاریخی استوار و یک انتخاب هوشمندانه و آگاهانه بود. ما نتوانستیم در تاریخ نگاری گام اول انقلاب اسلامی، مبادی این انتخاب دقیق و عمیق را به درستی تبیین کنیم و باید در گام دوم این جفای به جمهوری اسلامی را جبران نماییم.

۶. چرا ملت ایران از میان تمامی خواسته‌ها و آرمان‌ها، «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» را سرلوحه مطالبات خود قرار داد؟

این پرسش هم از جمله پرسش‌هایی است که به شکل عمیق، دقیق و روش‌مند در تاریخ نگاری گام اول کمتر بدان توجه شده است. اولاً ما نتوانستیم نشان دهیم که آرمان‌های انقلاب‌های بزرگ ناظر به تمایلات گروهی، جناحی و شخصی نیست. نه شعار انقلاب فرانسه، نه شعار انقلاب روسیه و نه چین و حتی بعضی از جنبش‌های شبه‌انقلابی برای جلب رضایت مردم جهت فدکاری در راه پیروزی انقلاب، از خواسته‌هایی چون نان، مسکن و امثال این بهره نگرفتند. عظمت انقلاب‌ها را با شعارهای با دوامی که از دل تاریخ و فرهنگ یک ملت استخراج می‌شود و در ردیف مطالبات تاریخی یک ملت است، می‌سنجند. انقلاب فرانسه را با شعار «برابری، برادری و آزادی» تحلیل می‌کنند. روس‌ها شعار «دیکتاتوری طبقه کارگر» را مبنای اهداف انقلابی خود قرار دادند و امثال اینها در اغلب انقلاب‌های بزرگ دیده می‌شود. ثانیاً ما در تاریخ نگاری انقلاب اسلامی در گام اول نتوانستیم دلیل انتخاب استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را به عنوان شعار همه ملت ایران به شکل تاریخ‌مند تبیین کنیم. ما نتوانستیم نشان دهیم که استقلال و آزادی دو خواسته تاریخی ملت ایران بود که حداقل پس از شکست در جنگ‌های ایران و روس و انگلیس و بعدها آمریکا در ساختار دیوانسالاری ایران و نهادینه شدن دخالت‌های روس و انگلیس و بعداً آمریکا در ساختار دیوانسالاری ایران از آرمان‌های بزرگ ملت ایران بود. ما نتوانستیم نشان دهیم که ملت ایران بارها برای رسیدن به استقلال و آزادی در زیر اقتدار یک حکومت مذهبی و ملی و عدالت‌محور خیز برداشتند ولی هر بار به دلایلی ناکام ماندند؛ زیرا این سه خواسته بزرگ را جدای از هم مطالبه می‌کردند. در نهضت مشروطیت استقلال ایران فدای آزادی شد و مشروطه‌خواهان گرفتار این توهم بودند که با استمداد از انگلیس و بست نشستن در سفارت و پناهنده شدن به کنسولگری انگلستان می‌توانند آزادی را در نظام مشروطه تضمین کنند. مشروطه‌خواهان استقلال ایران را زیر پای آزادی قربانی کردند و پس از کودتای سیاه به رهبری همان دولت

۱. برای اطلاعات بیشتر رک: سهراب مقدمی شهیدانی، نخستین پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، چاپ سوم.

به ظاهر آزادخواه انگلستان، همان آزادی وهمی و نیم‌بند را در یک سینی طلایی تقدیم دیکتاتوری خونریزی به نام رضاخان کردند. همه در بند شدند که رضاخان آزاد بماند تا عزت، استقلال و شرافت ملت ایران را با اربابان خود معامله کند. در نهضت ملی شدن نفت، مصدق گرفتار این توهم شد که برای رسیدن به استقلال و کوتاه کردن دست انگلستان از ذخایر ملت ایران، باید تمام قدرت را در دست داشته باشد. مصدق هیچ قدرتی را در سایه قدرت خود نمی‌دید؛ برای همین هم از مجلس تقاضای اختیارات فراقانونی کرد و چون مجلس که نماد آزادی ملت ایران بود با این اختیارات موافق نبود با یک نمایش غیرقانونی به نام فراندم مجلس را منحل کرد و به قول آیت‌الله کاشانی مجلسی که تنها نماد آزادی و مقاومت بود را از بین برد و شرایط را برای کودتا فراهم ساخت. ما در تبیین تاریخ‌مندی علل انتخاب این سه شعار در انقلاب اسلامی موفق نبودیم و باید در تاریخ‌نگاری گام دوم انقلاب بدان توجه کنیم.

بسیاری از متونی که در مورد انقلاب اسلامی نوشته شده‌اند به گونه‌ای ما را از این پرسش‌ها دور و مسائل فرعی را جایگزین می‌کنند؛ در حالی که هسته اساسی فهم انقلاب اسلامی در پاسخ به پرسش‌های مذکور قابل درک است. پاسخ به این پرسش‌ها توانایی نظری جامعه ما را در فهم انقلاب اسلامی با سه لایه مهم دگرگونی‌هایی که در ایران اتفاق افتاد و این دگرگونی‌ها مدیون انقلاب اسلامی است، پیوند می‌زند و شناخت ما را از این دگرگونی عمیق‌تر و دقیق‌تر می‌سازد:

۱. لایه رویی دگرگونی‌ها، که لایه آشنایی با گزاره‌ها، مبادی اولیه و اصول موضوعه و مفاهیمی است که انقلاب اسلامی تولید کرد و در انقلاب‌های گذشته هم به نوعی وجود داشته است، حتی اگر ماهیت گفتمانی نداشتند. به نظر می‌رسد اگر اشتراکاتی بین انقلاب اسلامی و سایر جنبش‌های اجتماعی دیگر وجود دارد در این لایه است.

این لایه در معرفت‌شناختی انقلاب‌ها و تاریخ‌نگاری‌های آن اهمیت ویژه‌ای دارد. رخدادهای زیادی ممکن است زمینه‌های یک جنبش و دگرگونی‌های اجتماعی را فراهم سازد اما وقتی ما می‌خواهیم به تولید نظریه برای این جنبش‌ها و دگرگونی‌ها بپردازیم آیا همه آن رخدادهای را احصاء می‌کنیم و مستندات نظریه خود قرار می‌دهیم؟ بی‌تردید ما همه وقایع را در حیطه آن جنبش اجتماعی نمی‌توانیم احصاء کنیم لذا دنبال رخدادهای ویژه‌ای می‌گردیم که نسبت به دیگر رخدادهای دارای اثرگذاری‌های بیشتر و اساسی‌تری هستند. این گونه رخدادهای دلیل نسبت ویژه‌ای که با آرمان‌ها، باورها و اهداف جامعه برقرار می‌کنند مانند نخ تسبیحی هستند که دانه‌های پراکنده را تحت پوشش یک حلقه متصل به هم ساماندهی



می‌کنند و معنای خاصی به این دانه‌های پراکنده می‌دهند.

این داوری حتی در بسیاری از پژوهش‌های علمی نیز صادق است. در پزشکی نیز برای ساختن فرضیه و نظریه پیرامون درهم‌ریختگی‌های جسمی انسان حول یک بیماری خاص، به همین علائم ویژه توجه می‌شود و هر پزشکی در میان ده‌ها علائمی که در اغلب بیماری‌ها مشترک هستند به دنبال آن علائم خاص می‌گردد تا تفاوت یک بیماری مزمن را از دیگر بیماری‌ها تشخیص دهد. یک مورخ و یک تحلیل‌گر جنبش‌های اجتماعی کارش شبیه یک پزشک است؛ از میان ده‌ها رخداد، علل و عواملی که ممکن است در بسیاری از جنبش‌های اجتماعی نیز وجود داشته باشد، باید توانایی تشخیص رخداد‌های اثرگذار از میان دیگر رخدادها را داشت و به صرف مشاهده پاره‌ای از علائم مشترک فتوا صادر نکرد که این انقلاب از جنس فلان انقلاب یا جنبش اجتماعی است. او باید به دنبال آن نخی باشد که این دانه‌های پراکنده را دور یک حلقه جمع کند و به آنها معنا ببخشد.

بنابراین لایه اول اهمیت ویژه‌ای دارد. تحلیل انقلاب اسلامی و تاریخ‌نگاری آن جز از طریق پیروی از این منطق منتج نخواهد شد. منطق انقلاب‌ها و تفاوت سطوح معرفت‌شناختی آنها با مشاهده علائم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به تنهایی قابل درک نیست. این علائم به دلیل شباهت‌هایی که در اغلب جنبش‌های اجتماعی با آن روبه‌رو هستیم استعداد نشان دادن تفاوت یک جنبش اجتماعی نسبت به دیگر جنبش‌ها را ندارد. باید به دنبال آن نخی بود که این رخدادها را معنا کند. این نخ در هر انقلابی بی‌تردید از جنس فرهنگ است. جوامعی دچار انقلاب می‌گردند که بیمار هستند. هر بیماری علائم خود را دارد اگر چه ممکن است بخشی از این علائم در بیماری‌های دیگر نیز وجود داشته باشد. اما تفاوت یک بیماری مزمن از بیماری‌های دیگر به وجود آن علائم خاص است و این اولین شرط فهم بیماری‌های اجتماعی است.

۲. لایه دوم، لایه تولید نظریه‌ها در انقلاب اسلامی است. نظریه‌هایی که در حوزه نظام سیاسی، دگرگونی‌های اجتماعی، نظریه‌های فرهنگی، نظریه‌های تربیتی، نظریه‌های اقتصادی، نظریه‌های مدیریتی و سایر نظریه‌ها در درون گفتمان انقلاب اسلامی تولید می‌شود بخشی از سرشت و ماهیت انقلاب اسلامی است که نمی‌تواند در منشور تاریخ‌نگاری گام دوم مورد غفلت قرار گیرد. هسته تأثیرات میدانی انقلاب اسلامی در این نظریه‌ها نهفته است.

۳. لایه مرکزی و هسته اساسی و مغز انقلاب اسلامی، الگوی جمهوری اسلامی و الگوی جنبش‌های اجتماعی است. آنچه بیش از همه ما را با جهان بیرونی و نظام جهانی مواجه می‌کند، ماهیت متفاوت این الگو با الگوهای نظام‌های مردم‌سالار است.

آنچه امروز باعث حضور تاریخی ایران در جهان و در قلب سایر ملت‌ها می‌شود الگوی جمهوری اسلامی و نگاه متفاوت امام خمینی به ماهیت نظام‌های مردم‌سالار و اثرات باورها و اعتقادات دینی در این نظام‌ها است. دشمنان ملت ایران نزدیک به چهار دهه است که می‌خواهند این فرصت را برای حضور تاریخی ما در منطقه و جهان بگیرند. آنچه در انقلاب اسلامی ایران اتفاق افتاد به مراتب ماهیتی متفاوت دارد.

با تفصیل مذکور باید گفت که، تاریخ انقلاب اسلامی بر خلاف تاریخ غربی، اگرچه از مبادی علوم جدید بهره کامل می‌گیرد ولی نه به علوم اجتماعی جدید نزدیک است و نه به فلسفه؛ بلکه بیش از همه اینها به دین و حکمت توحیدی نزدیک است. بنابراین منشأ معرفتی این تاریخ به مراتب غنی‌تر، ریشه‌ای‌تر و بنیادی‌تر از منشأ معرفتی تاریخ غربی است. انقلاب اسلامی بر خلاف انقلاب‌های دیگر برای گشودن راه‌های بسته از دو عقل بهره می‌گیرد؛ درست بر خلاف انقلاب‌های دیگر که در حوزه نظم سکولار اتفاق افتاده‌اند و تنها از یک عقل برای تثبیت خود بهره می‌گیرند که آن هم فقط عقل درونی است که خداوند در خلقت همه انسان‌ها نهاده است. عقلی که در غرب به آن «عقلانیت خودبنیاد» گفته می‌شود. انقلاب‌های غربی در حوزه نظم سکولار فقط با بهره‌گیری از این عقل، خودشان را تثبیت می‌کنند. در حالی که در انقلاب اسلامی علاوه بر برخورداری از این عقل، ما از عقل دیگری بر خور داریم که به آن «عقل بیرونی» می‌گویند و این «عقل شریعت» است. انقلاب اسلامی عقل اول را منتفی نمی‌داند بلکه مستعد برای حل همه مسائل انسانی نمی‌داند. شریعت غیر این معنا ندارد.

در تاریخ غربی، عقل بشری، هم طرف دعوا است و هم داور دعوا؛ چگونه امکان دارد چیزی که خود طرف دعوا است داور دعوا نیز باشد؟ اما در تاریخ مبتنی بر باورهای دینی و در رأس آن تاریخ اسلامی، عقل معیار دآوری است، نه طرف دعوا و نه داور دعوا؛ بلکه میزانی است که داوران دعوا، برای حل مسائل به آن رجوع می‌کنند.

اکنون ما در سال‌های آغازین گام دوم انقلاب اسلامی هستیم و بیش از چهار دهه از باروری انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را پشت سر گذاشته‌ایم. برای اینکه دهه پنجم را با فضای عقلانی‌تری آغاز کنیم باید نظری به چشم‌اندازهای گذشته خود داشته باشیم و از برآیند این چشم‌اندازها ببینیم در کجای جهان ایستاده‌ایم! حضور تاریخی ما در آینده جهان به یک منشور تاریخی و تاریخ‌نگاری جدید نیاز دارد. همان طوری که به یک منشور فرهنگی و سیاسی جدیدی نیاز داشتیم و این منشور، قواعد خود را در بیانیه گام دوم نهادینه کرده است. برای رسیدن به این منشور ابتدا باید خود را از سیطره تاریخ‌نگاری رسمی غربی آزاد سازیم و باور کنیم که فهم تفاوت‌های ساختار تاریخی‌نگاری انقلاب اسلامی در چهارچوب گفتمانی



تاریخ‌نگاری غربی اساساً امکان تبیین دقیق انقلاب اسلامی را محال می‌سازد؛ زیرا همان‌طور که میشل فوکو نیز فهمیده بود:

فلسفه سیاسی غرب در صورتی یک انقلاب را به رسمیت می‌شناسد که دو دینامیک را در آن مشاهده کند؛ یکی دینامیک تضادهای درونی این جامعه، یعنی دینامیک مبارزه طبقاتی یا دینامیک رویارویی‌های بزرگ اجتماعی و دیگری دینامیک سیاسی، یعنی حضور یک طبقه پیشگام، یعنی یک طبقه، حزب یا ایدئولوژی سیاسی و خلاصه نیروی پیشتازی که همه ملت را به دنبال خود می‌کشد.^۱

تاریخ‌نگارانی که با این پیش‌فرض به سراغ انقلاب اسلامی می‌آیند چگونه امکان دارد تبیین درستی از این رخداد بزرگ ارائه دهند؟! هر کسی که از ماهیت آرمان‌های انقلابی، شعارها، رهبری انقلاب و قشرهایی که به صحنه آمدند و رژیم استبدادی و استعماری پهلوی را سرنگون کردند و مناسبات کهنه، پوسیده و ظالمانه جهانی را به چالش کشیدند کمترین اطلاعات و آگاهی داشته باشد متوجه خواهد شد که اصولاً آن دو مکانیسمی که در فلسفه سیاسی غرب برانگیزاننده جنبش‌های اجتماعی هستند، در ایران محلی از اعراب ندارند.

در انقلاب اسلامی رویدادها برآمده از اراده مطلقاً جمعی بود در حالی که اغلب متفکران غربی معتقدند که انقلاب‌ها رویدادهای برآمده از اراده مطلقاً جمعی نیستند و اراده جمعی اسطوره‌ای سیاسی است که حقوق دانان یا فیلسوفان تلاش می‌کنند به کمک آن نهادها و غیره را تحلیل یا توجیه کنند. به نظر فوکو اراده جمعی یک ابزار نظری است؛ اراده جمعی را هرگز کسی ندیده است و چیزی مثل خدا یا روح است که هرگز کسی نمی‌تواند با آن روبه‌رو شود.^۲ بنابراین چگونه امکان دارد قالب‌های تئوریک چنین تفکری بتواند انقلابی را که به تمام معنا محصول اراده جمعی بود و به قول فوکو چنین اراده‌ای را کمتر کسی در تاریخ به آن برخورد نموده بود، تحلیل کند و وقایع و رخدادها را در معنایی واقعی و حقیقی آن تفسیر و تبیین نماید؟

به نظر می‌رسد که هیچ جنبش اجتماعی بهتر از انقلاب اسلامی نمی‌تواند به متفکران علوم اجتماعی، علوم انسانی و تاریخ بیاموزد که در تأملاتشان نسبت به تعمیم نظریه‌های انقلاب، نظام سیاسی و منشور تاریخی‌نگاری محتاط‌تر باشند؛ زیرا هیچ جنبش سیاسی و اجتماعی نیست که به رغم داشتن ریشه‌های عمیق در تاریخ، مانند انقلاب اسلامی غیر قابل پیش‌بینی

۱. میشل فوکو، *ایران، روح یک جهان بی‌روح*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی، ۱۳۷۹، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۵۷.

بوده و نظم ساختارهای علوم اجتماعی و سیاسی موجود را از هم پیاشانند و تئوری‌های به‌ظاهر
ابطال‌ناپذیر فلسفه و سیاست مدرن را ابطال کند.

استانسفیلد ترنر رئیس سازمان سیا در دوران جیمی کارتر در کتاب *پنهان‌کاری و
دموکراسی* در ناتوانی فلسفه سیاسی غرب در پیش‌بینی کردن انقلاب اسلامی می‌نویسد:
اصولاً در بازنگری به علل قصور سیاست نسبت به مسئله ایران، این نکته باید
مورد توجه قرار گیرد که در آن زمان تحقیق دانشگاهی و خبرنگاران وارد
به مسائل خاورمیانه نیز دیدگاهی واقع‌گرایانه‌تر از سیا راجع به قضایای
ایران نداشتند.^۱

اغلب تحلیل‌گران و صاحب‌نظران غربی و غرب‌گرایان ایران تحت تأثیر آموزه‌های علم
سیاست رسمی به دنبال همان دو مکانیسم معروف می‌گشتند و چون این دو مکانیسم را
در انقلاب اسلامی مشاهده نمی‌کردند، دچار این توهم شدند که رژیم شاه و نظام مشروطه
سلطنتی نظام پایداری است که به همین زودی‌ها سقوط خواهد کرد. ترنر در خاطرات خود
می‌نویسد:

گزارش‌های مربوط به جریان انقلاب اسلامی ایران نیز... به گونه‌ای
بود که مسائل مورد نظرش آنقدرها نمی‌توانست به اطلاعات محرمانه
مربط باشد. زیرا در جریان کار، نه یک طرح بزرگ انقلابی (تضاد بزرگ!)
وجود داشت که بشود بر آن دست یافت و نه حتی یک ستاد انقلاب (طبقه
رهبری‌کننده!) قابل تشخیص بود که نفوذ جاسوسان ما در آن امکان‌پذیر
باشد. وضعیت این انقلاب بیشتر حالت یک خیزش اجتماعی خودجوش را
نشان می‌داد.^۲

آنچه ترنر از آن تحت عنوان «خیزش اجتماعی خودجوش» یاد می‌کند در حقیقت بدان
معنا است که فلسفه سیاسی غرب که متکی بر قواعد نظم سکولار است، استعداد تبیین این
پدیده جدید را ندارد و ابزارهای علمی آن فاقد کارایی‌های لازم است. ترنر در جای دیگری
از اثر خود، شجاعانه‌تر به این ناکارآمدی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

یکی دیگر از مشکلات ما درباره ایران، فقدان تحلیل‌گران متخصصی بود
که بتوانند به خوبی از عهده تجزیه و تحلیل اوضاع ایران برآیند. ما در سیا
گروه کثیری متخصص علوم سیاسی در اختیار داشتیم که از وجودشان

۱. استانسفیلد ترنر، *پنهان‌کاری و دموکراسی*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۱۸۳.

۲. همان، ص ۱۸۵-۱۸۴.





برای تفسیر و تحلیل گزارش‌های واصله از ایران و اطلاع بر جو سیاسی حاکم بر آن کشور استفاده می‌کردیم ولی برای آگاهی از نوع و علل خیزشی که در جامعه ایران پدید آمده بود، الزاماً می‌بایست از وجود جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان ورزیده در امور ایران نیز بهره‌مند شویم تا از این طریق بتوانیم حقایق اوضاع جاری را تحلیل کنیم و عمق احساسات و تمایلاتی را که در ایران ظاهر شده بود، تخمین بزنیم. البته ضمن آنکه در سیما ما به چنین کارشناسانی دسترسی چندانی نداشتیم باید گفت که این تازه فقط یک نمونه از مشکلات ما را در بر خورد با مسائل بحران ایران تشکیل می‌داد.^۱

این نادانی نسبت به عمق تحولات ایران و خوش بینی ابلهانه امریکایی‌ها و اروپایی‌ها، به شاه و دربار او نیز منتقل شد. اسدالله علم در ذیل یادداشت‌های دوشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۵۵ می‌نویسد:

به شاه عرض کردم آیت‌الله خویی از نجف پیغام داده است شاهنشاه تریبی بفرمایند که حوزه علمیه نجف باقی بماند. فرمودند اقداماتی کرده و می‌کنم! ولی فکر نمی‌کنم عراقی‌ها زیر بار بروند. اصولاً در دنیا بساط آخوند رو به اضمحلال است. عرض کردم الحمدلله من دشمن‌ترین فرد نسبت به آخوند هستم... ولی به هر حال... اصل این کار نباید از دست برود و باید واقعاً آخوندهایی با تقوا(!!) تربیت شوند و تحویل جامعه گردند. فرمودند به دولت گفته‌ام در مشهد و شیراز بساط صحیحی راه بیندازند، قم هم کِرِکِر (اصطلاحی است برای توهین به افراد) خواهد کرد. عرض کردم دست به ترکیب قم نمی‌توان زد ولی باید طرح نو با پایه و اساس گذارده شود، فرمود صحیح است.^۲

آتشفشان ایران با رهبری روحانیت در آستانه فوران بود ولی شاه و دربار بی‌خاصیت وی در توهم جمع شدن بساط آخوندی و تربیت آخوندهای حکومتی بودند!!

امریکاییان و غرب پرستان و سلطنت‌طلبان هنوز هم نمی‌خواهند باور کنند که مشکل اساسی آنها در فهم انقلاب اسلامی، کمبود یا فقدان متخصص نبوده و نیست. بلکه فلسفه سیاسی نظم سکولار، استعداد لازم را برای درک ماهیت انقلاب اسلامی نداشته و ندارد. غرب هنوز بعد از چهار دهه متوجه ناکارآمدی معرفت‌شناختی خود در فهم دگرگونی‌های

۱. همان، ص ۱۹۹-۱۹۸.

۲. یادداشت‌های علم، ویرایش علینقی عالیخانی، مریلند امریکا، آیبکس، ۱۹۸۴، ج ۶، ص ۴۴-۴۳.

جدید دنیا نشده است و با همان افکار و فلسفه کهنه و پوسیده در پی تفسیر تحولات جدید است. بنابراین منشور تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی حداقل در گام دوم از اساس نمی‌تواند تابع الگوهای رایج تاریخ‌نگاری و تاریخ‌فهمی غربی باشد.

تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی و الگوهای رایج تاریخ‌نگاری

می‌گویند وجه تمایز آدمی از باقی مخلوقات تاریخ‌مندی اوست، اما منظور از تاریخ‌مندی انسان در این گزاره چیست؟ آیا تاریخ همان رخدادهایی است که به واقع رخ می‌دهد؟ یا پنداشته‌های عام و مجردی است که مورخ بر اساس آرمان‌ها، انگیزه‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های خود بخشی از آن رخدادها را گزینش کرده و ثبت و ضبط می‌نماید؟ آیا تاریخ، وقایع و رخدادهایی است که آگاهانه تجربه می‌شوند و سپس به عنوان تاریخ ثبت می‌گردند یا رخدادهای پراکنده‌ای است که به صورت انضمامی و بدون سنخیت در کنار هم قرار گرفته‌اند؟

آیا این حقیقت دارد که تاریخ در آنجایی متولد می‌شود که گشودگی ویژه‌ای برای انسان، ورای گشودگی‌های طبیعی در جهان رخ دهد؟ آیا زندگی تاریخی یعنی زیستن به قصد جست‌وجوی معنای آن چه بر ما رخ می‌دهد؟ آیا تاریخ در آن جایی تولید می‌شود که زندگی فرد در پیوند با یک کلیتی معنادار تعریف شود؟

اگر پیوستگی معنادار از زندگی انسان گرفته شود آیا هیچ مرجع استواری برای معنای تاریخ به وجود خواهد آمد؟ اگر چه ساحت تاریخی در تمام حیطه‌های حیات حضور دارد اما آیا این حقیقت دارد که تنها در تاریخ بشری به حیطه خاص و حقیقی خود نائل می‌شود؟ آیا آموزه‌های تاریخ بشری دارای روح و حیات است و اگر دارای چنین روحی نباشد نمی‌تواند با دوران بعد رابطه برقرار کند؟

می‌دانیم که در حیات بشری هر لحظه میلیون‌ها واقعه به وقوع می‌پیوندد اما تنها وقایع خاصی به عنوان وقایع تاریخی ثبت و ضبط می‌شوند. از میان رخدادها چرا رخدادهای خاصی گزینش می‌شوند و رخدادها چگونه تا حد اهمیت تاریخی ارتقاء می‌یابند و تبدیل به رخدادهای تاریخی می‌شوند؟

آیا حقیقت دارد که رویکرد محققانه به رخدادها و تاریخی کردن آنها به نهادهای پنهان و مکتوم تفسیر وابسته است؟ آیا رخدادهای گزینش‌شده که به عنوان واقعیت تلقی می‌شوند به دلیل تثبیت حیات فردی اهمیت تاریخی دارند یا به خاطر تثبیت حیات جمعی یا گروهی؟ آیا شرایط حیات فعال گروهی که مورخ در آن کار می‌کند و مشارکت می‌ورزد و در خاطرات





و سنن آنها سهیم است در تولید تاریخ مؤثر است؟

آیا تاریخ بر مکان مافوق همه مکان‌ها نگاشته می‌شود یا در عرصه حیات بشری اتفاق می‌افتد و با آرمان‌ها، انگیزه‌ها، باورها، آرزوها، بینش‌ها، گرایش‌ها، علایق و سلاقی انسان پیوند نزدیکی دارد و نگارش آنها به منزله گزینش و پذیرش آنها از میان هزاران رخداد، وابسته به آگاهی‌های عینی خاصی است؟

اگر چنین است پس تاریخ بدون رخدادها وجود ندارد و بدون پذیرش از گردونه اثرگذاری و ثبت و ضبط خارج می‌شود و تعبیر این رخدادها توسط بشر بر اساس نوعی آگاهی و دانش معنا دارد.

آیا تاریخ بشری همواره آمیزه‌ای از عناصر عینی و ذهنی است؟ رخدادها نشان عینیت و تفسیرها نشانه ذهنیت است و تاریخ از پیوند عینیت و ذهنیت به وجود می‌آید؟ می‌گویند در رویدادهای تاریخی مقاصد بشری عامل سرنوشت‌ساز شمرده می‌شود آیا این مقاصد عامل انحصاری است یا اینکه نهادهای معین و شرایط طبیعی و غیره نیز در کنار آن مقاصد مؤثر هستند؟

اگر تنها وجود هدفدار انسانی یک رویداد را در میان هزاران رخداد «تاریخی» می‌کند بنابراین روندها و فرآیندهایی که در آنها هیچ مقصدی مراد نیست یا مقاصد در نسبت با حیات معقول جمعی نبوده و فردی و جزئی می‌باشند، قاعدتاً نباید تاریخ‌ساز و تاریخ‌مند محسوب شوند.

در اینجا بحث از عوامل حرکت تاریخ یا فلسفه تطور تاریخ نیست بلکه بحث این است که چرا از میان میلیون‌ها انسانی که در طول حیات بشر آمده و رفته‌اند و چرا از میان میلیون‌ها رخدادی که اتفاق افتاده، فقط روندها، رخدادها، فرآیندها و رفتارهای افراد خاصی به عنوان تاریخ ثبت و ضبط شده است؟ اگر چه پاسخ به این سؤال‌ها می‌تواند در نسبت با عوامل محرک تاریخ و فلسفه تطور تاریخ مورد توجه قرار گیرد اما مراد از طرح این سؤال‌ها بیان مباحث نظری صرف نیست؛ بلکه رسیدن به فضایی است که به ما امکان می‌دهد تاریخ انقلاب کبیر اسلامی را منطبق با آنچه به وقوع پیوست درک و ثبت و ضبط کنیم.

منطق‌هایی که بر الگوهای تاریخ‌نگاری رایج حاکم است تحت تأثیر پاسخ‌هایی است که به سؤالات مطرح داده می‌شود. این منطق‌ها در حال حاضر یا تحت تأثیر تکامل‌گرایی‌های تک‌عاملی مارکسیستی است که استاد مطهری در مجموعه فلسفه تاریخ و بعضی از آثار خود کاستی‌ها و ناتوانی‌های علمی و عملی آن را به خوبی نشان داده است؛ یا تحت تأثیر نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنز است که در کتاب *مسائل محوری در نظریه اجتماعی* توصیف

می‌شود؛^۱ یا تحت تأثیر نظریه شیوه اطلاعات و عدم استمرار تاریخی میشل فوکو است؛^۲ یا تحت تأثیر تاریخ‌نگاری توصیفی است، یا تحت تأثیر تاریخ‌نگاری تاریخی است و یا تحت تأثیر تاریخ‌نگاری تحلیلی است. عموم تاریخ‌نگاری‌های مذکور به نوعی تحت تأثیر مشرب‌هایی است که محل نشو و نماي آنها حوزه نظم سکولار فرهنگ غربی است.

صحنه تاریخ انقلاب اسلامی مانند همه صحنه‌ها، سرشار از مجموعه پدیده‌ها و رخدادهاست. همان‌طوری که در همه صحنه‌ها، پدیده‌ها و پدیدارهای مربوط به هر صحنه تابع سنت‌ها و قوانینی است و از دل این سنت‌ها و قوانین، نظریه استخراج می‌شود باید این حق را نیز برای انقلاب اسلامی و ملت ایران قائل شویم که از دل سنت‌ها و قوانین حاکم بر رفتارهای خود، نظریه انقلاب اسلامی را استخراج کنند. اگر چه پیروزی در انقلاب اسلامی و شکست دشمنان ملت ایران بی‌مدد الهی امکان‌پذیر نبود، اما نباید گرفتار این توهم شویم که پیروز شدن حق‌خدایی برای ما بود، خیر؛ پیروزی یک حق طبیعی بود زیرا ملت ایران بر اساس سنت الهی و به مدد او و با توکل به خدا شرایط لازم و کافی این پیروزی را فراهم ساخته بود. این منطق سنت‌های تاریخی قرآنی است که هر قوم، ملت و امتی تا در خود دگرگونی ایجاد نکند نمی‌تواند سرنوازش خود را رقم زند و اگر این دگرگونی ایجاد نشود و ملت‌ها نقش تاریخی خود را ایفا نکنند و خود را تا سطح تعهد و مسئولیت متناسب با رسالت الهی بالا نکشند، البته تر دیدی نیست که رسالت الهی تعطیل نخواهد شد و لبه تیز قوانین و سنت‌های الهی تاریخ نسبت به چنین ملت‌هایی، به کندی عمل نخواهد کرد بلکه گروه دیگری و قوم دیگری و امت دیگری خواهد آمد و جایگزین آنان خواهد شد.

إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (سوره توبه، آیه ۳۹)

اگر (برای جهاد) بیرون نروید، شما را مجازات دردناکی فرامی‌گیرد! و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می‌دهد، و شما نمی‌توانید آسیبی به او برسانید و خداوند بر هر چیز تواناست.

آنچه برای ما اهمیت دارد این است که بدانیم چگونه و مبتنی بر چه اصولی باید این رخدادها را تحلیل کرد. به نظر می‌رسد توجه به مبانی زیر به مورخ کمک می‌کند تا درک درستی از انقلاب اسلامی به دست آورد.

۱. رک: آنتونی گیدنز، مسائل محوری در نظریه اجتماعی، ترجمه محمد رضایی، تهران، سعاد، ۱۳۸۴.

۲. رک: مایکل استفورد و دیگران، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه حسینعلی نودری، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۴۴۹ به بعد.





توجه به سازگاری‌های معرفتی و فرهنگی در پیدایش امر نوین در تاریخ ایران

این مسئله دور از حقیقت نیست که ایران را سرزمین تضادهای بزرگ دانسته‌اند. سرزمین بیابان‌ها، جنگل‌ها و کوه‌های پر برف و دره‌های سرسبز؛ جایی که درختان سیب و خرما با فاصله چند کیلومتر از یکدیگر می‌رویند. سرزمینی که در آن، جغرافیا بر تاریخ، دین و فرهنگ تأثیر قابل توجهی دارد.

ایران اگر از نظر طبیعت، سرزمین تضادهای بزرگ است اما از نظر فرهنگ از مجموعه‌ای موزون، همساز و هماهنگ برخوردار است. می‌گویند ایران در مجمع‌الجزایر اسطوره، دین و فلسفه قرار دارد و سازگاری معرفتی و فرهنگی در این سرزمین، شگفت‌انگیز و تحول‌آفرین است.

میل معنوی و زیباشناختی، روح عقلی و فلسفی، تمایل اسطوره‌ای و لطافت‌های دینی و فرهنگی از خصلت‌های ایرانیان از دوران باستان تا به امروز است. روح معنوی و دینی را در اشعار، میل فلسفی و عقلی را در افکار و روح اسطوره‌ای و ظرافت‌های دینی را در سامان سیاسی و نظم اجتماعی ایرانیان می‌توان جست‌وجو کرد.

در تاریخ به ندرت می‌توان ملتی را پیدا کرد که در حوزه‌های فرهنگ، مانند ایرانیان از همه چشمه‌های معرفت بشری و الهی بهره‌ای داشته و کوزه‌ای برداشته باشند. در بین‌النهرین باستان اسطوره وجود دارد اما سومری‌ها و بابلی‌ها به ندرت با فلسفه و دین (به مفهوم وحیانی آن) سر و کار داشته‌اند. بر همین اساس در این عرصه آثار گراندوری از این ملت به جا نمانده است.

عبرانیان و مصریان در آثار خود تمایل دینی قوی‌تری دارند اما روح فلسفی و روح اسطوره‌ای عبرانیان ضعیف می‌باشد؛ اگرچه مصریان به دلیل واقع شدن در گذرگاه انتقال فرهنگ و تمدن شرقی به غرب، بهره‌ای از اسطوره و فلسفه دارند. در یونان نیز غلبه فرهنگ با اسطوره و فلسفه است اما روح دینی در آثار تمدن یونانی محل اعتنا نیست.

تمدن چینی و هندویی در این تقسیم‌بندی نیز وضعیتی مشابه وضعیت یونانیان دارند. در چین و هند روح اسطوره و فلسفه غلبه بر روح دینی دارد؛ لیکن فلسفه و اسطوره‌های چینی و هندویی استعداد زیادی برای تبدیل شدن به دین دارند؛ استعدادی که به ندرت می‌توان در روح فلسفه یونانی مشاهده کرد.

اما ایران در تمدن‌های کهن یک استثناء فرهنگی و تاریخی است. ایران سرزمینی است که در آن اسطوره به تاریخ، تاریخ به فلسفه و فلسفه به دین نزدیک می‌شود. این نزدیکی را می‌توان در تفسیر خطی تاریخ در هزاره‌ها و روایت‌های فلسفه آفرینش و حکمت آرمانی این

فلسفه، در متون متفکران ایرانی و روایت‌های دینی از دوران باستان مشاهده کرد. اساطیر ایرانی را می‌توان حقیقی‌ترین فرآیند گذار اسطوره به تاریخ دانست. دور از حقیقت نخواهد بود اگر ادعا شود که اساطیر هیچ ملتی تا به این حد به تاریخ حقیقی آن ملت نزدیک نیست. حکمای متقدم و متأخری که تمدن ملت‌ها را بررسی کرده‌اند به این حقیقت به اشکال مختلفی اعتراف دارند که تمدن ایرانی در دوره باستان باشکوه‌ترین و منسجم‌ترین تمدن‌های عصر خود بود.

ملتی که روح آنها آمیزه‌ای از فرهنگ اسطوره‌ای، فلسفی و دینی است فهم تاریخ و دگرگونی‌های آن، بررسی‌های دقیق و عمیقی می‌خواهد و ممکن نیست با بررسی عوامل سطحی و ظاهری و روبنایی بتوان به درک درستی از تاریخ چنین جوامعی دست یافت. بنابراین هیچ‌وقت موقعیت تاریخی جامعه دیگری بر موقعیت تاریخی ایرانیان نمی‌تواند به طور کامل سایه اندازد و تحولاتی که در این سرزمین اتفاق می‌افتد را در پرتو موقعیت خود تفسیر کند. همه ادوار تاریخی ایران از دوران باستان تا عصر جدید بیانگر این حقیقت است و مرحوم استاد شهید آیت‌الله مطهری در کتاب *گران‌سنگ خدمات متقابل اسلام و ایران* و جوهی از این ویژگی‌های ایرانیان را در پذیرش دین بر حق اسلام به خوبی نشان داده است. در این اثر استاد مطهری ثابت می‌کند که اگرچه فراروی‌های عقلانی ایرانیان مطلق نیست و از گذشته و حال حاصل می‌شود اما گذار از یک موقعیت به موقعیت دیگر با آزادی، آزادگی و انتخاب پدید می‌آید.

با این تفصیل باید گفت که یکی از مهمترین خصلت‌های تاریخ ایرانیان توجه به ایجاد امر نوین است. امر نوین در ایران هیچ‌گاه با نفی مطلق دستاوردهای گذشته و سنت‌های حسنه همراه نیست بلکه از انعکاس معرفت‌ها و دانش‌های قبلی، ابتکارات و باورهای زمان حال و امیدها و آرزوهای آینده باید ایجاد شود. پیدایش امر نوین در تاریخ ملت ایران ذاتاً با معانی، ارزش‌ها و آرمان‌های فرهنگی پیوند خورده است. زیرا در فرهنگ ملت ایران تاریخ حیطة‌ای است که در آن ارزش‌ها فعلیت می‌یابند. اگرچه تعریف دقیق ارزش‌ها در ساحت تاریخی ایران امر بسیار پیچیده‌ای است و همیشه در تفکیک بین ارزش‌های دلخواهانه و ارزش‌های عینی و حقیقی اختلاف وجود دارد، اما ارزش‌های حقیقی همیشه در ایران اعتبار خود را مستقل از عالم ارزیابی‌کننده، مورخ و ثبت‌کننده وقایع نشان داده است. دوره مشروطه و دوره رضاخان مثال‌های بسیار خوبی در اثبات حقانیت این ادعاست. با وجود این که تلاش‌های مرگباری برای تعریف ارزش‌های دلخواهانه غربی و قلب فرهنگ ملی اتفاق افتاد اما ملت ایران دست از ارزش‌های حقیقی فرهنگ خود بر نداشت و چه مقاومت‌های جانانه‌ای کرد!





یا واقعه عاشورا و قیام آقا ابوالفضل العباس (ع) نمونه دیگری از مقاومت ارزش‌های عینی و حقیقی در مقابل ارزش‌های دلخواهانه است که در ساحت تاریخی به وقوع پیوست و به رغم گذشت نزدیک به ۱۵۰۰ سال از وقوع آن و تلاش‌هایی که برای قلب ارزش‌های عینی و حقیقی آن انجام پذیرفت این رخداد به دلیل نسبت با حقیقت در تاریخ باقی ماند و به آفرینش امر نوین پرداخت و نقش ملت ایران را در این رابطه نمی‌توان به فراموشی سپرد.

توجه به فراگیری رویدادها و پیوند آنها با آرمان‌ها و هدف‌ها در ایجاد امر نوین

تاریخ انقلاب اسلامی را نمی‌توان با ذکر مستمر و پیوسته رخدادها و انضمام آنها به همدیگر تحلیل کرد. عناصر سنت تاریخی با توجه به تاریخ ملت ایران به خصوص در دوران معاصر، پیاپی و فراگیر است. رویدادهایی که در انقلاب اسلامی به وقوع پیوست و موجب سرنگونی نظام کهنه و پوسیده شاهنشاهی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی شد بی‌حساب و کتاب، ناشی از حرکت‌های کور اجتماعی یا مبتنی بر تصادف و اتفاق نبود بلکه جنبشی بود با طبیعت و سرشت آرمان‌های ملی و مذهبی که ریشه در حرکت‌های اصیل گذشته داشت. امام خمینی معتقد بودند که اگر قرار است ریشه‌های انقلاب اسلامی فهمیده شود باید به جنبش تحریم و اندیشه‌های میرزای شیرازی توجه کرد. انقلاب اسلامی بدون شناخت دقیق تفکر اسلام سلطنتی، اسلام سرمایه‌داری، اسلام التقاط و در یک کلمه اسلام امریکایی از نظر امام قابل فهم نیست.^۱

در انقلاب اسلامی مقصد و هدف سرنوشت‌ساز بود. تنها همین وجود هدفدار است که رویدادهای انقلاب اسلامی را تاریخی می‌کند و به آنها معنا می‌بخشد. در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی اگر این وجود هدفدار مورد توجه قرار نگیرد آنچه به عنوان تاریخ نوشته می‌شود، تاریخی ذهنی و غیر واقعی است.

توجه به تأثیرپذیری از آزادی در خلق امر نوین

ملت ایران در انقلاب اسلامی تا جایی که مقاصد خود را مقرر کرده بود و آنها را مطالبه می‌کرد دارای آزادی بود و تحت تأثیر هیچ قدرت و جریانی کنترل و هدایت نمی‌گردید و این تأثیرناپذیری از قدرت‌ها، هدیه‌ای بود که رهبر کبیر انقلاب اسلامی به ملت ایران تقدیم کرد. شاید یکی از دلایل ناتعریف بودن انقلاب اسلامی از دیدگاه غربیان و غرب پرستان همین آزاد شدن ملت از قالب‌های شناخته‌شده در جنبش‌های اجتماعی بود که بارهنمودها

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۴۰-۲۳۹.

و راهبردهای خمینی کبیر به دست آورده بود. تاریخ انقلاب اسلامی را نمی‌توان بدون این آزادی و آزادگی تحلیل کرد و آن را تحت تأثیر کلیشه‌های جاری در انقلاب‌ها دانست. اگر ملت ایران خود را از موقعیت مقرر آزاد کرد و امر واقعی را که وضع موجود بود در پای امر ممکن و محتمل که رسیدن به آرمان‌های انقلاب اسلامی بود، قربانی نمود به دلیل همان آزادگی و آزادی‌خواهی بود. این آزادی حقیقتی است که از اعتقادات اسلامی ملت ایران و رهبری یک پیشوای دینی برمی‌خیزد. تأکید بر این حقیقت در راستای بحث از سنت‌های تاریخی حاکم بر انقلاب اسلامی بسیار اهمیت دارد؛ زیرا معنای آزادی در گفت‌وگوهای رسمی غرب دقیقاً خلاف معنای آن در اعتقادات اسلامی است. غربیان و غربگرایان پیوسته القا می‌کنند که آزادی، اراده و اختیار انسان با قوانین و سنن الهی در تضاد است. در حالی که آنچه با سنن الهی و قوانین هستی‌سازگار است بی‌بندوباری و رهاشدگی در طبیعت است. هیچ حکیم، فیلسوف، متأله، فقیه و مصلحی نگفته که بی‌بندوباری، ولنگاری و زندگی حیوانی، آزادی و آزادگی است.

سه ویژگی گفته‌شده تنها نمادی از تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی در کنار سایر الگوهای رایج است و به ما می‌آموزد که مورخ در فهم درست تاریخ تنها نباید به قالب تاریخ نظر داشته باشد بلکه محتوای تاریخی نیز در نشان دادن تفاوت تاریخ‌مندی حیطه‌های انسانی اهمیت ویژه‌ای دارد.

با تمام این اوصاف شاید هنوز عده‌ای معتقد باشند که صحبت کردن از نظریه تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی کمی زود باشد؛ زیرا نوآفرینی‌های پیوسته این انقلاب در ساحت‌های اجتماعی هنوز به پایان نرسیده است و ما در معاصرت انقلاب قرار داریم. اما یقین داریم که تکامل‌گرایی‌های تک‌عاملی اندیشه‌های چپ و ساختارگرایی‌های سطحی اندیشه‌های راست که در گام اول بر تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی حاکمیت داشته و همچنین طیف‌هایی که بر اساس نظریه شیوه‌اطلاعات و عدم استمرار تاریخی میشل فوکو که در ایران به نظریه‌گفت‌مانی شهرت دارد و تاریخ انقلاب اسلامی را می‌نگارند، استعداد تبیین ماهیت این انقلاب کبیر را ندارند؛ زیرا انقلاب اسلامی نه یک انقلاب تکامل‌گرایی تک‌عاملی بود و نه در تضاد مطلق با گذشته تاریخی ملت ایران شکل گرفت. انقلاب اسلامی با همه وجوهش در قالب و محتوا یک دگرگونی اسلامی بود. انقلابی که تمایل به حرکت به سوی یک حیات بی‌ابهام با محوریت آزادی، عدالت، عقلانیت و معنویت نه تنها برای ملت ایران بلکه برای همه انسان‌ها دارد. انقلاب اسلامی با هم‌نوایی و وحدت بی‌ابهام به پیش می‌رود و پیوسته در قالب آرمان‌های انسانی خود به تولید امر نوین می‌پردازد. انقلاب اسلامی با وجود این که به سوی





غایت خود پیش می‌رود دائماً به هدف‌های محدود خود نیز دست می‌یابد. عظمت وجوه سیاسی انقلاب اسلامی، میل آن به تکثر در عین وحدت است. انقلاب اسلامی در تجلی حضور روحانی خود، آموزه روح الهی را به وجود تاریخی ملت ایران و مردم منطقه و جهان پیوند زد و تا کسی متوجه چنین وجودی نگردد به درک حقیقی انقلاب اسلامی نایل نخواهد آمد و با آن نسبتی برقرار نخواهد ساخت.

اگر این روح الهی نبود چگونه امکان داشت ابرقدرت‌های جهانی با تمام امکانات مادی و عده و عده‌ای که بدان متکی هستند در مقابل خط مقاومتی که آموزه‌های خمینی کبیر و انقلاب اسلامی در منطقه و جهان ایجاد کرد، مستأصل شده و از پس چند گروه مبارز بدون تجهیزات اما با ایمان برنیایند!

وقایع بعد عملیات طوفان الأقصى و استیصال استکبار جهانی و صهیونیسم و دولت‌های مزدور منطقه در مقابل نه یک ارتش مجهز و تادندان مسلح، بلکه چند گروه کوچک که در میان مردم خود حضور دارند؛ و ایجاد یک خط مقاومت انقلابی در مقابل نظام سلطه، و تبدیل مسئله فلسطین به یک مسئله جهانی، تجلی روح انقلابی امام خمینی و آموزه‌های انقلاب اسلامی در کالبد خسته مسلمانانی است که نزدیک به دو قرن، آزادی و استقلال آنها سرکوب شده است و چه درست گفت آن فیلسوف فرانسوی که ایران روح یک جهان بی‌روح است.^۱

۱. میشل فوکو، همان، ص ۵۱.